

فصلنامه سیاست‌های مالی و اقتصادی
سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، صفحات ۱۳۰-۱۱۱

مروری بر مبانی انتقادی نظریه تعادل عمومی اقتصاد نئو کلاسیک

علی زاهدطلبان

دانشجوی دکتری اقتصاد پردیس بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد
zahedalaban@yahoo.com

یکتا اشرفی

دانشجوی دکتری اقتصاد پردیس بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)
yekta_ashrafi@hotmail.com

مهدی خداپرست

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد
m_khodaparast@um.ac.ir

وجود قیمت و مقدار تعادلی، در تمام بازارها موضوع اصلی مبحث تعادل عمومی است. از ویژگی‌های اصلی الگوهای تعادل عمومی این است که تعاملات آحاد اقتصادی تنها از طریق مکانیزم قیمت انجام می‌گیرد. در نظریه تعادل عمومی نارسایی‌های متعددی وجود دارد از جمله اینکه احتمال ترجیحات غیرمستقل، انتخاب‌های ناقص و غیرقابل انتقال و محذب نبودن تقاضا و تولید وجود دارد. به علاوه، منحصر به فرد بودن نظریه‌های تعادل تنها می‌توانند بر اساس فروزی به دست آیند که غیرقابل قبول و کاملاً محدود هستند. نواقص و محدودیت‌های دیگری نظیر واقع‌نمایی فروض و غیرواقعی بودن برخی از آنها، کاربرد محدود آن فقط برای حالت رقابت کامل، تجرید و تعمیم‌گرایی بیش از اندازه، ایستایی تجزیه و تحلیل‌های این نظریه و قائل شدن نقش و قدرت افسانه‌ای برای قیمت در فضای قیمت-مقدار که تنها متغیر برون‌زا در این نظریه محسوب می‌شود، از این ایرادها به‌شمار می‌آید. از نظر مکتب نهادی مهم‌ترین ایراد نظریه تعادل عمومی، ماهیت ایستای آن است. نهادگراها معتقدند یک گزاره کلی و قطعی برای همه‌جا و همه‌چیز وجود ندارد زیرا فهم هر پدیده و ام‌دار چگونگی عملکردش در گذشته و تأثیر و تأثراتی است که از نهادهای گوناگون پذیرفته و بنا بر این دانش از این نظر امری جزئی تلقی می‌شود. از نظر نهادگرایان نیز با وجود هزینه مبادلاتی مثبت، سازوکار قیمت‌ها به‌تنهایی موجب تخصیص کارای منابع نمی‌شوند و می‌بایست به نقش نهادها به‌خصوص نظام‌های حقوقی و مالکیتی در کاهش هزینه مبادله و تخصیص منابع و ضرورت مطالعات میان رشته‌ای توجه کرد.

طبقه‌بندی JEL: B16, B13

واژه‌های کلیدی: اقتصاد نئو کلاسیک، تعادل عمومی، مکتب تاریخی، نهادگرایان.

۱. سابقه و مبانی اصلی نظریه تعادل عمومی

در اصل مفهوم تعادل عمومی از حوزه اقتصاد برنخاسته است. اصل این بحث به علم فیزیک مربوط می‌شود، اما اکنون به‌عنوان یک ویژگی سیستم‌ها و در نتیجه موضوع نظریه عمومی سیستم‌ها تلقی می‌گردد. طبق تعریف، تعادل به وضعیتی اطلاق می‌شود که هر حرکت در آن تمایل به ماندگاری و سکون دارد، بنابراین در (نقطه) تعادل دیگر حرکتی وجود نداشته و هیچ تمایلی به تغییر نیز وجود ندارد (فیزیکدانان حرکت دوره‌ای با ثبات را نیز در زمره تعادل لحاظ می‌کنند). در واقع، این نوع تعریف و تجزیه و تحلیل از تعادل، تعادل مکانیکی نامیده می‌شود. اینکه آیا تعادل عمومی اقتصاد به‌طور کلی می‌تواند در هر شرایطی وجود داشته باشد نخستین بار به‌عنوان یک مسئله توسط لئون والراس مدنظر قرار گرفت. وی با کمک ابزار ریاضی و با در نظر گرفتن فروض رقابت کامل و تحرک کامل نهاده‌ها و انعطاف‌پذیری قیمت‌ها و ثبات سایر متغیرها و در یک قالب تئوریک محض به بیان چگونگی ارتباط بازارها با یکدیگر پرداخت، در نهایت به راه‌حلی دست یافت که در قالب آن تمام بازارها به‌طور همزمان به تعادل می‌رسند (تئوری تعادل عمومی) (بولاند، ۱۹۸۶).

بنابراین از نظریه تعادل عمومی که توسط لئون والراس (۱۸۷۴) معرفی شد به تعادل والراسی بازار نیز یاد می‌شود. تئوری تعادل عمومی شاخه‌ای از اقتصاد نئوکلاسیک است که تلاش می‌کند شکل‌گیری عرضه، تقاضا و قیمت را در کل اقتصاد با در نظر گرفتن ارتباط بین بازارهای مختلف توضیح دهد. بر خلاف تعادل جزئی که در آن عرضه و تقاضا تنها در یک بازار بررسی می‌شود و قیمت در بازارهای دیگر ثابت در نظر گرفته می‌شود در نظریه تعادل عمومی تمام عوامل تشکیل‌دهنده بازارهای مختلف به‌صورت درون‌زا بررسی می‌شوند. به عبارت دیگر، در تعادل جزئی قیمت در هر بازار به‌صورت جداگانه و مستقل از سایر بازارها و با فرض ثابت بودن قیمت در سایر بازارها و به‌وسیله منحنی‌های عرضه و تقاضا تعیین می‌شود، اما در تحلیل تعادل عمومی قیمت‌ها و مقادیر در تمام بازارهای مرتبط با در نظر گرفتن آثار متقابل، تعامل‌ها و بازخوردها به‌طور همزمان تعیین می‌شوند. در تحلیل تعادل عمومی والراس نکته بسیار مهمی وجود دارد که بجز در قیمت‌های تعادلی هیچ دادوستدی صورت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، این نظریه می‌گوید مبادله اشتباه اساساً انجام نمی‌شود.

تاکنون تعداد قابل توجهی از اثبات‌های نظری توسط دبرو، آرو وهان، اسکارف، هیلدن برند و کیرمان و واریان برای وجود تعادل عنوان گردیده است که برخی از آنها اکنون بسیار ساده به نظر می‌رسند و مفروضات معقول‌تر و موجه‌تری را نیاز دارند (شاگری، ۱۳۹۰ و عبادی، ۱۳۹۰). ابتدا مناسب است تا به اختصار و به زبان ریاضی اصول و روابطی که زیربنا و اساس نظریه تعادل عمومی اقتصاد را تشکیل می‌دهد یادآور شویم، البته در اینجا بررسی خود را تنها به نظام‌های بازار که در آن رقابت کامل وجود دارد محدود نمودیم.

۲. خلاصه نظریه تعادل عمومی، فروض اصلی و الزامات و استنتاجات برآمده از آن

۲-۱. فروض اصلی نئوکلاسیک درباره تعادل بازارها

نظریه تعادل عمومی اساساً با فرض رقابت کامل بنا شده است، بنابراین فروض پایه آن نیز مبتنی بر فروض رقابت کامل است. این فروض به‌طور خلاصه عبارتند از:

- امکان جانشینی کامل و همگنی محصولات: عرضه‌کنندگان نه بر مبنای تفاوت‌های کیفی، بلکه تنها بر اساس قیمت با یکدیگر رقابت می‌کنند.

- قیمت‌پذیری کارگزاران: تعداد خریداران و فروشندگان به اندازه کافی زیاد است تا هیچکس قدرت بازار را در دست نگیرد، به عبارتی هیچ شخصی به‌تنهایی بر قیمت منابع یا محصول نهایی اثر نمی‌گذارد.
- اطلاعات کامل: یعنی همگان از تمام اطلاعات مربوط به قیمت و کیفیت آگاه هستند، در نتیجه (با توجه به همگنی) تنها یک قیمت وجود خواهد داشت.

- امکان ورود و خروج آزادانه: یعنی در هیچ یک از انواع بازارها (کالاها و خدمات، نیروی کار، سرمایه و منابع طبیعی) مانعی برای ورود یا خروج وجود ندارد. به این ترتیب کارآفرینان قادرند آزادانه به بازارهای سودآور وارد و از بازارهای خسارت‌آور خارج شوند.

- کشش‌پذیری و تحرک کامل نهاده‌ها (کار و سرمایه و نهاده‌های تولید)

- انعطاف‌پذیری قیمت‌ها تا تسویه کامل بازارها: هیچ چسبندگی قیمت وجود ندارد.

- رفتار عقلایی کارگزاران مبنی بر بیشینه‌سازی مطلوبیت و سود

- ثبات سایر متغیرها (بجز قیمت و مقدار همه چیز ثابت فرض می‌شود).

۲-۲. خلاصه نظریه تعادل عمومی به زبان ریاضی

اکنون وضعیت تعادل عمومی در حالت مبادله خالص را می‌توان به زبان ریاضی و به صورت روابط زیر نشان داد:

فرض کنید کارگزاران $i=1, \dots, m$ برخوردار از مقادیر w_{ik} از کالاهای k باشند. در قیمت‌های $K=1, \dots, n$ دارایی کارگزاران برابر است با:

$$y_i = \sum_k w_{ik} p_k \geq 0 \quad (۱)$$

$$p_k \geq 0, w_{ik} \geq 0$$

مقدار مطلوب نگهداری از x_{ik} از کالای k توسط کارگزار i تابع معینی از y_i و p_k بوده و تابع تقاضا برای کارگزار i عبارت است از:

$$x_{ik} = x_{ik}(p_1, \dots, p_n, y_i) \quad (۲)$$

همچنین تابع تقاضا می‌بایست قید بودجه را برآورده سازد یعنی:

$$\sum_{k=1}^n x_{ik} p_k = \sum_{k=1}^n w_{ik} p_k \quad (۳)$$

از این رو مازاد تقاضا در کالای k توسط کارگزار i عبارت خواهد بود از:

$$e_{ik} = x_{ik}(p, y_i) - w_{ik} \quad (۴)$$

$$e_{ik} = e_{ik}(p, y_i)$$

در جایی که p دلالت بر بردار k امین جزء k باشد، عبارت از p_k خواهد بود. این تابع تقاضای مازاد می‌بایست همگن از درجه صفر باشد یعنی:

$$e_{ik} = (\lambda p, \lambda y_i) = e_{ik}(p, y_i) \quad (۵)$$

برای تمام $\lambda > 0$ است، از این رو قید بودجه برحسب تابع تقاضای مازاد عبارت خواهد بود از:

$$\sum_k e_{ik}(p, y_i) p_k = 0 \quad (6)$$

از تجمیع آن برای تمام خانوارها مازاد (کل) تقاضا برای کالای k به دست می آید:

$$Z_k(p, y) = \sum_i e_{ik}(p, y_i) \quad (7)$$

در جایی که y بردار درآمد i امین جزء باشد، عبارت y_i با سر جمع زدن مازاد تقاضاها قانون والراس به دست می آید:

$$\sum_k p_k z_k(p, y) = 0 \quad (8)$$

یعنی ارزش تمام مازاد تقاضاها صفر است. یک معنای ضمنی و نه چندان بی اهمیت قانون والراس این واقعیت است که کالاها در مازاد عرضه می بایست کالاهای رایگان باشند. اکنون معنای تعادل والرسی در مبادله را می توان به صورت ریاضی و برحسب مجموعه توابع تقاضای مازاد به شرح زیر ارائه نمود:

یک تعادل والراسی در مبادله، مجموعه ای از قیمت های غیرمنفی $P^* \geq 0$ را به نمایش می گذارد، زمانی که هیچ مازاد تقاضایی مثبت نباشد:

$$Z_k(P^*) \leq 0 \quad (9)$$

$$\sum_i x_{ik} \leq \sum_i w_{ik} \quad \text{حالا اگر برای } Z_K \leq 0 \text{ باشد}$$

از این رو میزان مطلوب نگهداری (منابع) توسط تمام کارگزاران می تواند با مقدار کل منابع مفروض به دست آید. وجود تعادل والراسی از طریق قضیه زیر تضمین می شود:

چنانچه $Z_K(P)$ پیوسته بوده و قانون والراس را برآورده سازد، آنگاه $\sum_k p_k Z_k(p) = 0$ است،

از این رو یک P^* ای وجود خواهد داشت به نحوی که $\sum_k p_k^* = 1$ است و برای تمام $p_k^* \geq 0$

ها $Z_K(P^*) \leq 0$ است.

با این حال می‌بایست توجه نمود که مدل تعادل عمومی از نوع مازاد تقاضا تنها زمانی پایدار است که توابع تقاضا حالت مکملی بیش از حدی را به نمایش نگذارند. فرض استاندارد و نرمال آن است که تمام کالاها جانشین ناخالص یکدیگرند؛ یعنی زمانی که قیمت هر یک از کالاهای دیگر افزایش یابد تقاضا برای این کالاها افزایش می‌یابد. در نظریه تعادل عمومی بنگاه‌ها قیمت‌پذیر بوده و درصدد حداکثر نمودن سود یا مطلوبیت خویش هستند تا جایی که قیمت‌ها تا تسویه کامل بازار تعدیل می‌گردند که نتیجه این چارچوب منجر به برابری عرضه و تقاضا خواهد شد. بر این اساس، مدل‌های تعادل عمومی نیز (CGE) به یکپارچه کردن ارتباطات بین ساختار تولید، تقاضا و درآمد بنگاه‌های مختلف می‌پردازند. از این رو به آنها مدل‌های قیمت برون‌زا نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا قیمت‌ها به‌طور آزادانه تا ایجاد سازگاری بین تصمیم‌گیرندگان در طرف تولید و خانوارها و سایر تصمیم‌گیرندگان مستقل در طرف تقاضا تغییر می‌یابند. به عبارت دیگر، وجود قیمت و مقدار تعادلی در تمام بازارها موضوع اصلی مبحث تعادل عمومی است. بحث کارایی نیز در چارچوب تحلیل تعادل عمومی مطرح می‌شود. یک مبادله زمانی کارا است که در آن تمام طرفین مبادله از انجام مبادله سود ببرند و هیچ مبادله دیگری نباشد که وضعیت همه را بهتر کند.

۲-۳. الزامات و استنتاجات اصلی برآمده از نظریه تعادل عمومی

اکنون می‌توان الزامات و دلالت‌های ضمنی تجزیه و تحلیل تعادل عمومی نئوکلاسیکی را به‌طور مختصر چنین تبیین نمود:

از تجزیه و تحلیل‌های جعبه اجورث به‌طور گسترده برای توضیح مفهوم تعادل عمومی و پیدا کردن تعادل رقابتی در یک مدل ساده شده استفاده می‌شود. مهم‌ترین مفهوم ضمنی و کاربرد تعادل عمومی اقتصاد، ویژگی‌ها و خصایص رفاهی برآمده از آن است. از این ویژگی‌ها تحت عنوان قانون اول و دوم اقتصاد رفاه یاد می‌شود. قانون اول رفاه می‌گوید هر تعادل والراسی یک بهینه پارتو است. در این قضیه که بیان دیگری از دست نامرئی آدام اسمیت می‌باشد عنوان می‌گردد در صورتی که مبادله و تولید در یک بازار آزاد انجام شود خروجی بازار به گونه‌ایست که ناکارایی و اتلاف منابع در اقتصاد وجود نخواهد داشت. در اینجا تعادل والراسی معادل همان تعادل عمومی اقتصاد در یک نظام بازار رقابتی است. بهینه پاره‌تویی به معنای آن است که هیچ کارگزار اقتصادی نمی‌تواند وضعیتش بهتر شود، مگر آنکه حداقل وضعیت کارگزار دیگری بدتر شود.

ارزش کل تقاضای مازاد همواره می‌بایست صفر باشد، همچنین این شرط در وضعیت غیرتعادلی نیز صادق است تنها مشروط به اینکه قیود بودجه تمام کارگزاران اقتصادی تأمین شود. معنای ضمنی این ضابطه این است که کالاها در وضعیت مازاد عرضه می‌بایست کالاهایی رایگان باشند، زیرا طبق این قضیه تقاضا برای آن صفر است.

- تنها متغیرهای درون‌زای ذیربط، مقادیر و قیمت‌ها هستند.

- نظریه تعادل عمومی اقتصادی چنین فرض می‌کند که در وضعیت تعادل اقتصادی، کارگزاران اقتصادی می‌بایست به هدف خود نائل شده‌اند و این یعنی آنکه:

- هر کارگزار اقتصادی هدف خود را در چارچوب مجموعه‌ای ذهنی از انتخاب‌های ممکن حداکثر نموده است.

- قیمت‌ها نیز به سطوح تعادلی خود رسیده‌اند، به نحوی که در هر بازار میزان مازاد تقاضا صفر یا منفی می‌باشد، بنابراین چنین رفاهی بر حسب منطبق پاره‌تویی و در تبعیت از الزام کاربردی آن ناگزیر حداکثر می‌شود. اکنون می‌توان گفت معنا و مفهوم تعادل عمومی اقتصاد اینگونه خواهد بود که یک نظام قیمت‌های رقابتی وجود دارد به نحوی که:

- هر تولیدکننده از میان تمام نقشه‌های تولید، نقشه تولیدی که سود تولیدکننده را در این قیمت‌ها حداکثر می‌سازد تشخیص داده و می‌شناسد.

- هر مصرف‌کننده از میان تمام نقشه‌های مصرفی در مجموعه مصرف نقشه مصرفی را که در این قیمت‌ها از تمام مرجح‌تر است تشخیص داده و می‌شناسد.

- برای هر کالا، تولید کل درست برابر یا بیشتر از مصرف کل است.

هرگاه تولید بیش از مصرف باشد قیمت آن کالا باید صفر باشد، از این رو تعادل به این معنا است که هر کارگزاری می‌تواند بفهمد که بهترین و مرجح‌ترین انتخاب برای او از میان مجموعه تمام انتخاب‌های قابل قبول و معقول کدام است. معنا و مفهوم اقتصادی ویژگی و خاصیت تعادل عمومی عبارتست از اینکه هیچ تمایلی به تغییر وجود ندارد. البته این بهترین گزینه‌های ترجیح داده شده مشروط به قیمت‌ها بوده که قیمت‌ها نیز به نوبه خود به منابع، فناوری‌ها و ترجیحات وابسته‌اند. در واقع، نقش و کارکرد اصلی قیمت‌ها ایجاد هماهنگی میان انتخاب‌های تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است، به نحوی که این انتخاب‌ها به‌طور همزمان قابل تحقق باشند. در واقع این مطلب نمایشی از قدرت افسانه‌ای و حیرت‌آور (قیمت) است.

- این اثبات از وجود یک سازوکار پنهانی برای ایجاد تعادل پرده برمی‌دارد و آن این است که قیمت کالاها در حالت مازاد تقاضا را افزایش دهید، سپس سطح قیمت را استاندارد کنید. در واقع، این نوع تجزیه و تحلیل از تعادل عمومی اقتصاد یک تعادل مکانیکی است که منجر به تبدیل به یک تئوری حرکت در فضای مقادیر و قیمت‌ها می‌شود (تجزیه و تحلیل تعادل آرو-دبرو). لازم به ذکر است که به‌رغم والراس که نظریه تعادل خود را به‌صورت عمومی برای سراسر جامعه اقتصادی مورد تحلیل قرار می‌دهد. مارشال نظریه خود را در این زمینه بیشتر با واقعیات تطبیق داده و معتقد است که حالت تعادل جزئی در شرایط ایستا (وضع عادی) بیشتر مصداق عملی دارد. منظور از تعادل جزئی تجزیه و تحلیل مربوط به حرکت عامل خاص اقتصادی به سوی تعادل تحت شرایط موجود اقتصادی است (بکمن، ۱۹۹۰).

۳. ایرادات و نارسایی‌های نظریه تعادل عمومی

نظریه تعادل عمومی از بزرگترین دستاوردهای تاریخ عقاید اقتصادی است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با اثبات وجود این تعادل و ارتباط آن با مفاهیمی همچون بهینگی پارتو به‌عنوان هسته‌ای برای بنا نهادن نظریه‌های اقتصادی شناخته شد، اما چیزی نگذشت که مشخص شد این نظریه توصیف چندان رضایت‌بخشی از آنچه در اقتصاد می‌گذرد ارائه نمی‌دهد. مهم‌ترین این نواقص و نارسایی‌ها را می‌توان به شرح زیر فهرست نمود:

- غیرواقعی بودن فروض و وجود نواقص در بازارها: زمانی نقص بازار وجود دارد که بازار به فروض اصلی الگوی متعارف رقابت کامل واکنش نشان ندهد، به طوری که ناکارآمدی بروز کند. در بازارهای واقعی امکان دارد با چند نوع نواقص بازار روبرو شویم که به از دست رفتن کارآمدی منجر می‌گردد. مهم‌ترین مصادیق نواقص بازار عبارتند از اطلاعات ناقص، انواع انحصارات و قدرت بازار، پیامدهای خارجی و کالاهای عمومی محض، نوسان‌ها و بی‌ثباتی اقتصادی، بی‌تحرکی عوامل و وقفه در واکنش، تقسیم‌ناپذیری و ناهمگنی کالاها، ناعقلانیت ابزاری و نابرابری در توزیع درآمد (فرهادی‌پور، ۱۳۹۰).

- در این نظریه تجزیه و تحلیل اقتصادی از توابع عرضه و تقاضا یکی از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم آغاز می‌شود، در حالی که پرسش در خصوص اینکه این توابع عرضه و تقاضا چگونه ایجاد شده‌اند موضوع پرسش مستقلی است. این مسئله به‌ویژه در خصوص وضعیت ساده تعادل عمومی اقتصاد یعنی حالت مبادله خالص و بدون تولید دردسرساز خواهد بود، زیرا در حالت مبادله خالص و در غیاب تولید پاسخ به این پرسش پرابهام‌تر خواهد بود (آکرمن، ۲۰۰۴).

- مفهوم منحنی عرضه نمی‌تواند به بازارهای غیررقابتی گسترش یابد. مشکل منحنی‌های تقاضای کل مصرف‌کننده این است که منحنی‌های تقاضای بازار (هر منحنی تقاضای بنگاهی که از آنها استخراج می‌گردند) در بازارهای غیررقابتی وجود ندارند، همچنین در صورت عدم وجود کشش قیمتی تقاضا و منحنی‌های درآمد نهایی و توابع هزینه‌ای حداقل‌کننده هزینه این استدلال که بنگاه‌ها از طریق برابر کردن هزینه نهایی با درآمد نهایی یا بررسی کشش تقاضا به حداکثر کردن سود می‌پردازند بی‌معنا است (کین و همکاران، ۲۰۰۲). در نتیجه الگوهای نئوکلاسیک در شرایط رقابت انحصاری، رقابت ناقص، انحصار چندجانبه و انحصار بی‌معنا است، همچنین از سمت عوامل تولید فقدان منحنی‌های تقاضای عوامل تولید برای بنگاه‌هایی که گیرنده قیمت نهاده نیستند همانند فقدان منحنی عرضه برای بنگاه رقابتی ناقص می‌باشد. به‌طور کلی، فقدان توابع تقاضای عوامل تولید حداقل‌کننده هزینه یا تولیدات نهایی موجب می‌گردد بنگاه‌ها به تقاضا و پرداخت قیمت عوامل تولید که از طریق برابری ارزش تولید نهایی آنها به‌دست می‌آید قادر نباشند، در نتیجه اصل بهره‌وری نهایی را بی‌معنا می‌کند.

- احتمال وجود ترجیحات غیرمستقل، انتخاب‌های ناقص و غیرقابل انتقال و محدب نبودن تقاضا و تولید وجود تعادل عمومی رقابتی را مشکل‌ساز می‌کند، بنابراین ارائه آن برای توضیح جهان واقعی توهمی بیش نیست.

- به‌علاوه، منحصر به فرد بودن نظریه‌های تعادل تنها می‌تواند بر اساس فروضی به‌دست آیند که غیرقابل قبول و محدود هستند. در نهایت اینکه به‌دلیل عدم توانایی برای دسترسی به تابع تقاضای کل خوش‌رفتار نظریه تعادل عمومی نمی‌تواند اصول خرد را برای اقتصاد کلان فراهم آورد.

- وجود آثار و پیامدهای خارجی و کالاهای عمومی می‌تواند موجب عدم برقراری قانون اول رفاه شود.

- در نظر گرفتن اطلاعات ناقص به‌ویژه نامتقارن که در دنیای واقعی وجود دارد در چارچوب این مدل‌ها ناممکن به‌نظر می‌رسد.

- مفروض دانستن چنین اموری نه تنها جایگاه این نظریه را در مقام عمل کاهش می‌دهد؛ بلکه پابندی به این فروض امکان مطالعات میان‌رشته‌ای را نیز تا حد زیادی سلب می‌نماید. به این دلیل نیز نظریه اقتصادی نئوکلاسیک نمی‌تواند تکیه‌گاه مناسبی برای انجام مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم آورد، بنابراین ایرادات و نارسایی‌های مذکور حداکثرسازی، بهینه‌سازی و تعادل را به‌عنوان ابزارهای سازماندهی نظری نئوکلاسیک مورد نقد جدی قرار می‌دهد.

۴. دیدگاه‌های مکاتب انتقادی نسبت به نظریه تعادل عمومی

نحله‌های فکری و مکاتب اقتصادی متعددی که خارج از جریان اصلی و مسلط اقتصاد طی یک قرن گذشته بودند به نقادی اقتصاد کلاسیک و نئو کلاسیک به‌ویژه نظریه تعادل عمومی پرداخته‌اند. در این میان، جریان اقتصاد دگراندیش و نهادگرا که با مکاتب تاریخی آلمان و اقتصاد تکاملی آغاز و با مکتب اتریشی و نظریات هایک و نهادگرایی جدید دنبال شده است از اهمیت بیشتری برخوردارند. به‌طور کلی، جریان اقتصاد نهادگرا از نقد و توسعه مبانی اقتصاد نئو کلاسیک متولد گشت. این جریان تلاش دارد مبانی مستحکم‌تری جهت تبیین واقعیت‌های اقتصادی بنا سازد. این جریان فکری مغایرتی با کارکرد بازار و نظام قیمت‌ها ندارد؛ اما عمده توجه خود را به عوامل شکل‌گیری و تحول بازارها معطوف داشته است. وجه اشتراک نهادگرایان مختلف تأکید بر اهمیت نهادها در کارکرد بازار و نظام تخصیص منابع است و وجه تمایز ایشان مربوط به نحوه تبیین پیدایش و تطور نهادها است. همانطور که مکتب تاریخی آلمان در اعتراض به مکتب کلاسیک شکل‌گرفت نهادگرایی نیز در نقد مکتب نئو کلاسیک به وجود آمد؛ همانطور که مکتب تاریخی آلمان ادعای جهان‌شمولی نظریه اقتصادی کلاسیک را زیر سؤال می‌برد اقتصاد نهادگرا نیز با چنین باوری در آمریکا در ابتدای قرن ۲۰ متولد شد و ادعای جهان‌شمولی نظریه نئو کلاسیک را مورد نقد قرار می‌دهد. در بندهای زیر خلاصه‌ای از آرای مکاتب مذکور را تا آنجا که به نظریه تعادل عمومی مربوط می‌شود مرور می‌کنیم (اشجع، ۱۳۹۲).

۴-۱. مکتب تاریخی آلمان و اقتصاد تکاملی

خاستگاه مکتب تاریخی در آلمان و اتریش بود و در برابر قیاس‌گرایی و شیوه تحقیق تئوریک و تجریدی کلاسیک‌ها به شیوه تفکر و تحقیق استقرایی و تجربی دست زد. در آلمان مکتب تاریخی اقتصاد مدت‌ها ناقد ماهیت انتزاعی اقتصاد نهایی و نئو کلاسیک با مفاهیم غیرواقعی آن و به‌ویژه با مفهوم قرار گرفتن اقتصادها در تعادل بود. بنیانگذاران این مکتب همچون ویلهلم راش (۱۸۹۴-۱۸۱۷) و گوستاف اشمولر (۱۹۱۷-۱۸۳۸) معتقد بودند که حفظ توازن عرضه و تقاضا در اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته مشکل است. بروز بحران‌ها محتمل است به‌ویژه زمانی که دلیل آن کمبود تقاضا (در اثر مصرف ناکافی توسط کارگرانی که دستمزدهای ناچیز دریافت کنند) باشد. جرج فردریک لیست اقتصاددان پیشرو آلمانی را به‌عنوان پیش‌برنده مکتب تاریخی آلمان می‌شناسند. مکتبی که فرض بنیادی‌اش این است که اقتصاد نیز مانند دیگر معارف انسانی در فرهنگ ملت‌ها ریشه دارد و نمی‌تواند به تعمیم علمی دست یازد، بلکه هر پدیده‌ای را می‌بایست در ظرف زمانی و مکانی خاص خودش واکاوی

نمود. مکتب آلمان، تئوری اقتصادی جهانشمول را مردود می‌داند و بر آن است که علم اقتصاد محصول دریافت‌های تجربی محصور در زمان و مکان است نه استنتاج‌شده از اصول منطقی و ریاضی و این یعنی مقدمه‌ای برای ورود به اقتصاد نهادگرایی؛ یعنی وجه اشتراکی که می‌توان ادعا کرد بعدها الهام‌بخش اقتصاددانانی نظیر تورستین ویلن و منجر به ظهور رویکرد نهادگرایانه به علم اقتصاد گردید.

مکتب اقتصاد تکاملی و نگرش داروینیستی به مقوله اقتصاد نیز از آلمان سربرآورد. در این نگرش پدیده‌ها نیز مانند موجودات سیر تکاملی داشته و در گذر زمان تحول یافته‌اند پرفسور هلموت آرنت استاد اقتصاد دانشگاه آزاد برلین از پیشروان این دیدگاه است. خلاصه نظریه آرنت این است که کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها براساس نظریه تعادل و بازارهای ثابت و موجود به تحلیل مسائل اقتصادی می‌پردازند، در حالی که تعادلی در کار نیست. چه در همان حال بررسی، پدیده‌ها و مناسبات اقتصادی در حال تغییر و تحول هستند و به‌صورت فرایند جریان می‌یابند و به این جهت به‌نظر وی باید به فکر طرح نظریه‌ای بود که فرایندهای اقتصادی را به‌طور پویا مورد بررسی قرار داده و تأثیر عوامل فرهنگی را نشان دهد. بنا بر نظریه آرنت اقتصاد در ذات خود فرایندی اجتماعی است و پیوسته در حال دگرگونی می‌باشد؛ به این لحاظ بسیاری از معیارها و تغییرات مهم اقتصادی نظیر عرضه و تقاضا، تعادل و نیازمندی‌ها و ... دچار تغییر و تحول می‌شوند. جنبه مثبت و مهم این نظریه در آن است که اقتصاد را مقوله اقتصادی صرف و خالص نمی‌داند، بلکه عوامل مهم فرهنگی و اجتماعی را در ساخت آن مؤثر می‌شمارد که می‌بایست زمان بررسی مسائل اقتصادی به آنها نیز توجه نمود. آنچه در نظریه آرنت تازگی دارد اعتقاد راسخ وی به خودجوشی و خودزایی نظام یا به گفته خودش ابرنظام خودجوش^۱ است که بنگاه‌های اقتصادی و امر رقابت را به‌سوی توسعه و تکامل سوق می‌دهد. به‌طور کلی آرنت رقابت را امری ایستا نمی‌گیرد، بلکه آن را به‌صورت پدیده‌ای در حال حرکت تلقی می‌کند و از این لحاظ در نظریه بازار دیدگاهی پویا ایجاد می‌کند. آرنت درباره تحلیل فرایندهای بازار رقابت را فرایندی اجتماعی می‌شمارد (صمدی، ۱۳۷۷).

۴-۲. مکتب اتریش و ظهور تدریجی جریان نهادگرایی

مکتب اقتصادی اتریش در دانشگاه وین در اواخر قرن ۱۹ در مقابل مکتب تاریخی به وجود آمد. بنیانگذار این مکتب کارل منگر بود. بنیان مکتب اتریش به نوعی همان بنیان مکتب نئوکلاسیک هستند. این مکتب به رغم نقدهایی که به تفکر نئوکلاسیک وارد می‌سازد، در عین حال یکی از چارچوب‌های موجود در عرصه اقتصاد است که همچنان به اصل و ریشه خود وفادار است. البته در این زمینه ۲ دیدگاه میان اقتصاددانان معاصر وجود دارد. یکی از این دیدگاه‌ها مکتب اتریش را مکملی بر مکتب نئوکلاسیک می‌داند و نگاه دیگر معتقد است که نگاه اقتصاد اتریشی حکم بدیل یا الگویی در کنار مکتب نئوکلاسیک را دارد (سبحانی، ۱۳۹۰). از برجسته‌ترین اقتصاددانان اقتصاد اتریشی می‌توان به لودویگ فون میزس اشاره نمود که پایه‌گذار واقعی نئولیبرالیسم بود. به عقیده فون میزس بالاترین منافع، منافع مصرف‌کننده است و تمام منافع به وسیله نیروهای بازار هماهنگ می‌شوند و چیزی را بنا می‌نهند که فون میزس آن را حاکمیت مصرف‌کننده می‌نامد. فردریش فون‌هایک نظریات فون میزس را شرح و بسط داد (راغفر، ۱۳۹۰).^۱ هایک را پس از آدام اسمیت بزرگترین اقتصاددان در گسترده‌گی حوزه‌های مطالعاتی از اقتصاد فنی، فلسفه علوم اجتماعی و روانشناسی نظری تا فلسفه حقوق و انسانشناسی اجتماعی می‌دانند. از نظر وی در میان تمام این حوزه‌ها یک پرسش کلیدی وجود دارد که نهادهای اجتماعی چگونه فعالیت می‌کنند تا امور انسانی را هماهنگ سازند؟ پاسخ کلیدی هایک به این پرسش نظریه نظم خودانگیخته است که تم بنیادین نظام فکریش را شکل می‌دهد. وی هرگونه ایده طراحی عقلانی نظم اجتماعی را که در شدیدترین شکل آن به نظام‌های برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی ختم می‌شود رد می‌کند. از نظر این مکتب سیستم قیمت در آن به‌عنوان یک سیستم علامت‌دهی خود می‌تواند یک نهاد باشد (ویزمن، ۱۹۹۰).

۱. با اعطای جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۴ به هایک، توجه به مکتب اتریش به یکباره و به شکلی غیرمنتظره دوباره از سر گرفته شد. هرچند این نخستین باری نبود که به اصطلاح، تجدید حیات اتریشی رخ می‌داد و کنفرانس ساوت روباتون در اوائل همان سال بر پا شده بود، کشف دوباره هایک توسط اقتصاددانان، به هر حال رویدادی تأثیرگذار در تولد دوباره این مکتب بود.

۴-۲-۱. مهم‌ترین انتقادات هایک از نظریه تعادل عمومی

۴-۲-۱-۱. ناقص و ذهنی بودن اطلاعات

نظریه تعادل عمومی که روشی برای چگونگی استفاده از تمام کالاها در اقتصاد با بیشترین کارایی را ارائه می‌دهد فرض می‌کند که کارگزاران اقتصادی تمام اطلاعات مربوط به بازارها را در اختیار دارند، همچنین سیستم معینی از ترجیحات مصرف‌کنندگان و اطلاعات کاملی در مورد وسایل موجود تولید در دسترس است. بدیهی است با نهادینه نمودن این فروض اولیه مسئله تخصیص منابع تنها به یک مسئله منطقی تبدیل می‌شود و پاسخی که از این فروض و تحلیل‌ها به‌ویژه تحلیل‌های ریاضی به‌دست می‌آید نشان می‌دهد چه کالایی را می‌بایست به کدام مورد استفاده تخصیص داد تا بیشترین کارایی حاصل شود. چشم‌انداز آشکار حل این مسئله اطمینانی است برای آنها که مایلند شاهد یک نظام اقتصادی باشند که به‌طور عقلایی هدایت می‌شود، زیرا اگر محاسبه روشی که بتوان در آن کالاها را با بیشترین کارایی تخصیص داد تنها یک مسئله فنی باشد، آنگاه می‌توان یک مدل اقتصاد کاملاً سوسیالیستی را بدون نیاز به هرگونه فرایند بازاری طراحی نمود. این در حالی است که از نظر هایک تمام اطلاعات ذهنی است و محدودیت‌های زیر وجود دارد:

- اطلاعات می‌بایست جستجو و کشف شود و مردم مختلف ممکن است موارد متفاوتی کشف کنند و ارزیابی‌های مختلفی را برای آنچه کشف می‌کنند قائل شوند.
- در نظام بازار اطلاعاتی که مردم دارند شخصی و به‌طور گسترده پراکنده است.
- گرچه روند بازار و سازوکار قیمت کمک می‌کند تا این نوع اطلاعات فردی در قالب سیستمی از روابط اقتصادی هماهنگ شود، اما این نوع اطلاعات هرگز نمی‌تواند برای یک برنامه‌ریز سوسیالیستی کاملاً شناخته شده باشد، بنابراین این تصور که می‌توانیم اطلاعات بازار را برحسب فرمول‌های ساده ریاضی و منحنی‌های عرضه و تقاضا بیان کنیم و آنها را برای به‌دست آوردن برنامه‌ای به‌منظور تخصیص منابع خلاصه کنیم تصور اشتباهی است. نهاد برنامه‌ریزی مرکزی هرگز نمی‌تواند اطلاعات لازم را در مورد شرایط عرضه و تقاضا داشته باشد (بولاند، ۱۹۸۶).

۴-۲-۱-۲. پویایی در مقابل ایستایی

نظریه سنتی تعادل فرض می‌کند که اقتصاد ایستاست، یعنی در یک لحظه از زمان ساکن یا متوقف شده است و به این صورت تداوم خواهد یافت، اما پیش‌بینی کامل آنچه اتفاق خواهد

افتاد از واقعیت به دور است، زیرا افراد همواره تحت تأثیر برنامه‌های متغیر دیگران می‌باشند. هایک می‌گوید اگر مفهومی برای واژه تعادل وجود داشته باشد تنها در محدوده یک فرد واحد می‌گنجد که کاملاً می‌داند برنامه‌هایش چه خواهد بود و اهداف مختلف وی در هماهنگی کامل و ثابتی با یکدیگر قرار دارند، اما این حالت هرگز نمی‌تواند در کل جامعه اتفاق بیفتد. برنامه‌های میلیون‌ها نفر نمی‌تواند کاملاً با یکدیگر هماهنگ باشد، زیرا کسی نمی‌داند که سایر مردم در آینده بر چه مبنایی تصمیم‌گیری خواهند کرد. با وجود این هایک اندیشه تعادل را کاملاً رد نمی‌کند، هرچند استفاده احتمالی از آن را به‌عنوان پایه‌ای برای برنامه‌ریزی اقتصادی عقلایی رد می‌کند. وی استدلال می‌کند تنها مفهومی که می‌توان با مسامحه گفت که بازار در تعادل است وضعیتی است که در آن اعمال و برنامه‌های افراد مختلف در بازار به مرور زمان به هماهنگی با یکدیگر تمایل دارند که از آن به‌عنوان تعادل پویا نام می‌برد. وی می‌گوید هنگامی که درک کنیم نظام بازار ایستا نیست و عکس‌العمل مردم نسبت به تغییرات جدید غیرقابل پیش‌بینی است تنها یک روند به سمت تعادل وجود دارد که به‌طور دائم در حال دگرگونی است. به عبارت دیگر، برای هایک اهمیت تئوری اقتصاد در شرایط منطقی تعادل نمی‌باشد، بلکه در فرایندی است که منجر به تعادل می‌شود. از نظر وی بررسی تعادل تنها در یک نقطه از زمان می‌تواند بسیار گمراه‌کننده باشد. وی می‌گوید تحلیل مقایسه‌ای ایستا در محیطی که تعداد زیادی از متغیرهای برون‌زا در حال تغییر هستند چندان معتبر نیست، زیرا تعادل به عدم وجود هر تغییر غیرمنتظره‌ای در متغیرهای برون‌زا در مواجهه با بازارهای آینده بستگی دارد و اگر رفتار متغیرهای برون‌زا طبق انتظارات نباشند موقعیت‌ها احتمالاً بهینه نخواهد بود و در نتیجه عرضه کالاها و نهایی لزوماً بهینه نمی‌شود.

تاکنون نقدهای متنوعی از نهادگرایان نسبت به فرضیه‌های کلاسیک (عقلانیت کامل، رقابت کامل، اطلاعات کامل، تمرکز بر دنیای تعادلی و تقریباً ایستای نیوتنی) مطرح شده است. می‌توان گفت از نظر مکتب نهادی مهم‌ترین ایراد نظریه تعادل عمومی ماهیت ایستای آن است که به متدلوژی و روش‌شناسی اقتصادی نئوکلاسیک بازمی‌گردد. به عبارت دیگر، تئوری‌های نئوکلاسیک به اینکه نهاد چگونه به تحول اقتصاد از یک حالت غیرتعادلی به یک حالت تعادلی

کمک می کند علاقمند نیست، اما اتریشی ها علاقمند به فرایند بازار بوده و از طریق سیاست های مشروط در پی بهبود هماهنگی عملکردها هستند (سبحانی، ۱۳۹۲).

در اقتصاد اتریشی رقابت یک فرایند است نه یک حالت خاص از امور. از نظر این مکتب بازار رقابتی یک فرایند اکتشاف کارآفرینی است. کارآفرین به عنوان عاملی که بازار را به سوی جهات جدید برانگیخته و سوق می دهد دارای نقش عظیمی است. کارآفرین حساس به فرصت های ناشناخته برای منافع دوجانبه است. یادگیری دوجانبه ای که از این اکتشاف به دست می آید، بازار را به سوی تخصیص بهینه تری از منابع سوق می دهد. مکانیزم قیمت ها و اقتصاد بازار ابزارهای یادگیری هستند که افراد را به سمت کشف منافع دوجانبه و استفاده بهینه تر از منابع هدایت می کنند. هایک بازار را یک نهاد تلقی می کند، از این رو مفهوم تعادل را که به طور عمده خصلت مکانیکی دارد کنار می گذارد. برای وی قیمت ها وسایل انتقال اطلاعات و همچون قطب نما هستند که فرد را در تصمیم گیری اقتصادی هدایت می کنند. از این منظر درک اقتصادی تنها بررسی خشک ویژگی های ریاضی تعادل نیست، بلکه نقد و درک فرایند تعادل است (افروزی، ۱۳۹۰).

اقتصاد نئوکلاسیک همانند علوم تجربی مهم ترین هدف و کارکرد خود را در پیش بینی و کنترل می بیند. در تجزیه و تحلیل اقتصادی نیز موضوع پیش بینی بر چیزی بیشتر از مقایسه ای ایستا استوار نیست و این به معنای مقایسه وضعیت های تعادلی پیش و پس از هر تغییر در متغیرهای برونزا است. تنها وضعیت های تعادل در این رویکرد بسیار اساسی هستند. از آنجا که در مقایسه های استاتیک ثبات و پایداری^۱ یک امر مسلم و بدیهی فرض می شود فرایندها^۲ نیز به طور مخفیانه و در پس پرده وارد موضوع شده و مدخلیت دارند. شناخته شده ترین این فرایندها در وضعیت تعادل عمومی همان فرایند کورمال والراسی^۳ است نکته مهم و کلیدی آن است که در تجزیه و تحلیل تعادل بجز از شرط پایداری و ثبات اساساً هیچ نیازی به مشخص نمودن چگونگی فرایند تعدیل وجود ندارد.

1. Stability
2. Processes
3. Walras' Tatonnement

۳-۴. نو نهادگرایی و نظریه تعادل عمومی

مهم‌ترین جریانات نو نهادگرایی و خلاصه نظریات آنها را می‌توان به شرح زیر ذکر کرد:

۴-۳-۱. رونالد کوز (۱۹۸۸)

این پرسش را مطرح می‌کند که اگر سیستم سازوکار قیمت‌ها در بازار می‌تواند تخصیص منابع را انجام دهد، چرا در بنگاه از عاملی به نام مدیریت برای تخصیص منابع استفاده می‌شود که خود دلیل این امر را وجود هزینه‌های بالا در سازوکار قیمت‌ها در بازار بیان می‌کند. وی در مقاله هزینه اجتماعی با معرفی صریح هزینه‌های مبادله مثبت در تحلیل‌های اقتصادی به‌ویژه در بحث آثار خارجی منفی فرض صفر بودن هزینه مبادلاتی نئوکلاسیکی را به چالش می‌کشد، از این رو با وجود هزینه مبادلاتی مثبت دیگر سازوکار قیمت‌ها به تنهایی موجب تخصیص کارای منابع نمی‌شوند و می‌بایست به نقش نهادها به‌ویژه نظام‌های حقوقی و مالکیتی در کاهش هزینه مبادله و تخصیص منابع توجه نمود. از نظر کوز آنچه در بازار مورد مبادله قرار می‌گیرد مسائل حقوقی بین افراد است نه مبادلات فیزیکی کالاها. کوز توانست با توجه به هزینه‌های مبادلاتی مثبت بین نظریه نئوکلاسیکی و نظریه نهادها توسط اهمیت دادن به نقش قانون و اقتصاد حقوق مالکیت ارتباط برقرار سازد.

۴-۳-۲. کلاوس (۲۰۰۸)

یکی دیگر از اقتصاددانان نو نهادگرا می‌باشد که به نقد تعادل نئوکلاسیک با تحلیل هزینه‌های مبادله پرداخته است. وی در مقاله‌ای که به گونه‌شناسی تفاسیر هزینه‌های مبادله اختصاص دارد، تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای را پیشنهاد داده است. وی نخستین رویکرد را رویکرد ادبیات پولی و تعادل عمومی به هزینه‌های مبادله نامیده که همان رویکرد نئوکلاسیک مورد اشاره آلن (۲۰۰۰) است. در این رویکرد هزینه‌های مبادله معادل هزینه‌های مستقیمی همچون حق‌العمل کارگزاران یا هزینه‌های حمل‌ونقل به‌شمار می‌رود که فرد به‌دلیل حضور در مبادلات بازاری می‌پردازد. وی دومین رویکرد را تفسیر رابطه‌ای^۱ هزینه‌های مبادله نام نهاده است. این تفسیر از آن جهت رابطه‌ای نامیده شده است که روابط انسانی را فراتر از ابعاد سنتی مرسوم در تحلیل اقتصادی یعنی قیمت و

مقدار تفسیر می‌کند. به عقیده کلائس تفسیر رابطه‌ای در قیاس با تفسیر پولی بر برداشت دقیق‌تری از تعامل انسان‌ها در مبادلات بازاری مبتنی است و قرابت بیشتری با مقالات کوز در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۶۰ و نیز با نظریه قرارداد دارد. کلائس سومین رویکرد را تفسیر نهادی^۱ هزینه‌های مبادله نامیده است. این تفسیر که نتیجه کاربرد تفسیر رابطه‌ای در تحلیل سازوکارهای غیربازاری مانند شبکه‌ها و بنگاه‌ها است می‌کوشد با به‌کارگیری مفهوم هزینه‌های مبادله عملکرد روش‌های جایگزین را در حل مسئله هماهنگی اقتصادی مقایسه نماید.

۴-۳-۳. الیور ویلیامسون

ویلیامسون (۱۹۷۵) برای نخستین بار عبارت اقتصاد نهادگرایی جدید را بیان نمود. وی نهادها را به‌عنوان محدودیت‌های بیرونی بر عملکرد افراد می‌داند. وی ادامه‌دهنده راه کوز در بحث هزینه مبادلاتی است با این تفاوت که در پی آن است که بتواند مفهوم هزینه مبادله را با استفاده از زبان رسمی (ریاضیات) بیان نماید. وی عقلانیت محدود مبنی بر نداشتن اطلاعات کامل و عدم توانایی ذهن در پردازش کامل اطلاعات را جایگزین عقلانیت کامل کلاسیک‌ها می‌کند. به عقیده وی چون افراد دارای عقلانیت محدود هستند در مبادلات قراردادها با نقص‌هایی منعقد می‌شوند و این امر می‌تواند به فرصت‌طلبی یکی از طرفین قرارداد بر دیگری منجر شود، از این رو امکان فسخ قرارداد یا نقض قرارداد افزایش می‌یابد و به تبع آن هزینه‌های مبادله نیز افزایش می‌یابد، در نتیجه از نظر ویلیامسون این امر موجب ایجاد سازمان‌هایی می‌شود تا بتوانند هزینه‌های مبادله را کاهش دهند و از آنجایی که هر فردی اقتصادی رفتار می‌کند در نهایت نهادها و سازمان‌هایی شکل می‌گیرند که کمترین هزینه مبادلاتی را رقم می‌زنند.

۴-۳-۴. دگلاس نورث

وی معتقد است که نهادها علاوه بر محدودیت بیرونی نوعی محدودیت ذهنی نیز برای فرد محسوب می‌شوند. به این دلیل است که وی به نقش عقاید و ایدئولوژی‌ها در هزینه‌های مبادلاتی تأکید می‌کند. نورث نهادها را قوانین بازی در جامعه تعریف می‌کند که هدفشان کاهش ریسک و عدم اطمینان در مبادلات است و سازمان‌ها بازیکنان بازی هستند. همچنین وی

به نقش حقوق مالکیت در کارایی عملکرد بازارها توجه ویژه‌ای می‌کند. از نظر نورث به دلیل حفظ همزمان قدرت و منافع اقتصادی توسط دولتمردان به‌طور معمول فرایند خلق نهادها دارای یک روند کارای اجتماعی نیست. وی با توجه به تکامل اقتصاد در طول زمان بین مفهوم کارایی انطباقی با کارایی تخصیصی نئوکلاسیکی تفاوت قائل می‌شود. به عقیده نورث به دلیل تغییرات کند نهادهای غیررسمی انتقال نهادهای رسمی از یک کشور توسعه‌یافته به کشور توسعه‌نیافته نمی‌تواند بر عملکرد اقتصادی آن کشور تأثیر بگذارد.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌طور کلی نظریه تعادل عمومی اقتصاد نئوکلاسیک به‌رغم اینکه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری این مکتب به‌شمار می‌رود، اما به جهات مختلف و از زوایای گوناگون مورد نقد و چالش‌های متعددی قرار گرفته است. این چالش‌ها که عمدتاً توسط صاحب‌نظران و اندیشمندان مکاتب انتقادی دیگر به‌ویژه مکتب نهادگرایی مطرح شده و در دهه‌های اخیر به مبانی نظری اقتصاد خرد معقول‌تری (نظیر هزینه‌های مبادله نونهادگرایان) نیز مجهز شده است مسیرهای جدیدی را در ساحت اقتصاد خرد گشوده است. این تلاش‌ها موجب شده است تا ضمن روشن شدن برخی نواقص و ایرادات سابق تقریب بهتری از دنیای واقعی در چارچوب تجزیه و تحلیل‌های اقتصاد خرد دنبال شود. اصلی‌ترین نارسایی‌های نظریه تعادل عمومی به‌میزان واقع‌نمایی فروض و غیرواقعی بودن برخی از آنها در تطبیق با جهان واقعی، محدودیت کاربرد اتم و اخذ نظریه تعادل عمومی تنها برای حالت رقابت کامل (که خود فرضی غیرواقعی به‌شمار می‌آید) تجرید و تعمیم بیش از اندازه نتایج رفاهی برآمده از تجزیه و تحلیل‌های صوری این نظریه برای تعیین خط‌مشی در حوزه عمل و سیاست‌گذاری، ایستایی تجزیه و تحلیل‌های این نظریه و عدم توجه کافی به ماهیت و جزئیات فرایندهایی که در پس پرده دینامیزم تعادل را پدید می‌آورند و سرانجام غفلت از نقش سایر عوامل در تعادل‌ها و عدم تعادل‌های بازار مربوط می‌شوند. با این حال این نارسایی‌ها از ارزش این نظریه چیزی نمی‌کاهد، بلکه موجب می‌گردد تا حداقل با آگاهی و اطلاع بیشتری از محدودیت‌ها و تنگناهای نظری و چارچوب و پیش‌فرض‌های بنیادی آن، رهیافتی واقع‌گرایانه‌تر و جامع‌تر به سمت اهداف نهایی و غایی که این نظریه در پی آن است؛ یعنی بهینگی و کارایی در حوزه اقتصاد و تخصیص منابع ترسیم و دنبال شود و این همان راهی

است که اغلب مکاتب انتقادی نیز در پی آن بوده‌اند و درصدد دست یافتن به تبیینی جامع‌تر از نظریه مذکور برآمده‌اند. البته این مسیر هنوز راه‌های نیمه‌آمده فراوانی در پیش رو دارد که این ابعاد و زوایا عمدتاً از ذات چند ساحتی و پیچیده حوزه علوم انسانی ریشه می‌گیرد و پای علوم و دانش‌های متعدد دیگری به‌ویژه علوم رفتاری را نیز به این حوزه باز می‌کند.

منابع

- اشجع، مریم (۱۳۹۲)، "نهاد‌گرایان در بستر طیف‌ها"، *نشریه زمانه*، شماره‌های ۲۹ و ۳۰، فروردین. افروزی، حسن (۱۳۹۰)، *گزاره‌های بنیادی اقتصاد اتریشی*، پیتز جی. بوتکه، ترجمه حسن افروزی، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۲۳۳۲، ۲۳ فروردین.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۳)، *تاریخ تحولات اندیشه‌های اقتصادی*، قم: انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، ص ۲۹۲.
- راغفر، حسین (۱۳۹۰)، "مطلوبیت نافرجام، نگاهی انتقادی به نظریه نظم خودانگیخته فون هایک"، *مهرنامه*، شماره ۱۱، اردیبهشت.
- سبحانی، حسن (۱۳۹۲)، "اسلام در تحلیل نهاد‌گرایانه در گفت‌وگو با دکتر حسن سبحانی"، *نشریه زمانه*، شماره‌های ۲۹ و ۳۰، فروردین.
- سبحانی، حسن (۱۳۹۰)، "وفادار به ریشه، نگاه نهاد‌گرایانه به مکتب اتریش در گفت‌وگو با حسن سبحانی"، *مهرنامه*، شماره ۱۶، آبان.
- شاگری، عباس (۱۳۹۰)، *اقتصاد خرد*، نشر نی، چاپ هشتم.
- صمدی، هادی (۱۳۷۷)، "معرفی و نقد نظریه اقتصاد تکاملی و رابطه آن با توسعه اقتصادی"، *مجله تحقیقات اقتصادی*، شماره ۵۲، بهار و تابستان.
- عبادی، جعفر (۱۳۹۰)، *مباحثی در اقتصاد خرد (بازارها، تعادل عمومی و اقتصاد رفاه)*، انتشارات سمت، چاپ دهم.
- فرهادی‌پور، محمدرضا (۱۳۹۰)، "خارپشت و روباه‌تیغی، بازخوانی ایرادها و انتقادها به نظریه نظم خودانگیخته"، *مهرنامه*، شماره ۱۱، اردیبهشت.
- نصیری، علی (۱۳۹۰)، "پای یک نهاد در میان است"، *گفت‌وگو با دکتر علی نصیری اقدم، نشریه زمانه*، شماره ۱۷، آبان.
- Ackerman, Franck (2004), "The Flawed Foundations of General Equilibrium", *Critical Essays on Economic Theory and Alejandro Nadal with Carlo Benetti, Kevin P. Gallagher and Carlos Salas*.
- Alfred, Boseh (1990), *General Equilibrium or Market Process: An Evaluation*, Jack Wiseman, chapter 8, *General Equilibrium or Market Process*, Alfred Boseh, Peter Koslowski, Reinhold.
- Allen, D. W. (2000), *Transaction Costs, In Encyclopedia of Law and Economics, The History and Methodology of Law and Economics*, B. Bouckaert & G. DeGeest. (eds), Cheltenham: Edward Elgar, PP. 893-926.
- Boland, A. (1986), *Methodology for a New Microeconomics*, The Critical Foundations, Lawrence.

- Calabresi, G. (1965), "The Decision for Accidents: An Approach to Non-Fault Allocation of Costs", *Harvard Law Review*, Vol. 78, PP. 713-745.
- Coase, R. (1988), *The Firm, The Market and The Law*, Chicago London
- Downward, P. (2001-2002), "Revisiting a Historical Debate on Pricing Dynamics in the United Kingdom: Further Confirmation of Post Keynesian Pricing Theory", *Journal of Post Keynesian Economics*, Vol. 24, No. 2, PP. 329-344.
- Keen, S. (2002), *Why Economics Must Abandon its Theory of the Firm*, Unpublished, Legge, J., Fishburn, G. & Lelly, M.
- Klaes, M. (2008), *History of Transaction Costs*, In *The New Palgrave Dictionary of Economics*, 2nd Edition, S. N. Durlauf & L.E. Blume, eds., New York: Palgrave Mcmillan, Vol. 8, PP. 363-367.
- Ludwig, Von Mises (1953), *The Theory of Money and Credit*, (1912, Enlarged US Edition 1953).
- Martin Beckmann (1990), "The Meaning of Equilibrium, Chapter 3, General Equilibrium or Market Process", Alfred Böhse, Peter Koslowski, Reinhold
- Von Mises, L. (1990) *Economic Freedom and Interventionism*.
- Walras, Leon (1954), *Elements of Pure Economics*.
- Wellisz, S. (1964), "On External Diseconomies and the Government Assisted Invisible hand", *Economica*, Vol. 31, PP. 345-362.
- Williamson, Oliver E. (1975) *Markets and Hierarchies: Analysis and Antitrust Implications* (Free Press, New York).
- Wisman, Jon (1986), "The Scope and Goals of Economic Science", In *Economics and Hermeneutics*.